

## بازتاب عناصر داستان حضرت یوسف (ع) در هنر شاعران قرن ششم (جمال‌الدین اصفهانی، عبدالواسع جبلی، حسن غزنوی، انوری)

بابک دهقانی<sup>۱\*</sup>، فریده انصاری<sup>۲</sup>

۱- مدرس دانشگاه جامع علمی کاربردی، مرکز آموزش علمی کاربردی جهاد دانشگاهی بندرعباس

۲- کارشناس ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد یزد

*tarikhtheater@gmail.com*

دانشگاه جامع علمی کاربردی، مرکز آموزش علمی کاربردی جهاد دانشگاهی بندرعباس

University of Applied Science and Technology, Bandar Abbas ACECR Center, Iran

### چکیده

انعکاس داستان زندگی پیامبران یکی از بن‌مایه‌های اصلی نزد شاعران است. با بازخوانی زندگی حضرت یوسف (ع) در قرآن و استخراج و مطالعه‌ی تلمیحاتی که در دیوان و اشعار شاعران از این داستان انعکاس یافته است. این داستان بخاطر ویژگی خاصی که دارد برگزیده شده و آن ویژگی این است که تنها داستانی که عرفا از آن و جنبه‌های مختلف آن تأویل به قصه روح و سیر و سفر روح در سلوک عرفانی خود و گذر از چاه ذلت تا ماه عزت نموده‌اند. در پژوهش حاضر به بررسی داستان حضرت یوسف در شعر شاعران قرن ششم پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: حضرت یوسف (ع)، قرآن، قرن ششم، یعقوب

### ۱- مقدمه

داستان یوسف از دیرباز به عنوان داستانی شورانگیز در ساحت ذهنی شاعران و نویسندگان و داستان پردازان و سخنوران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است. بن‌مایه اصلی آن بر گرفته از مجموعه معارف و فرهنگ اسلامی و جلوه‌ای بارز از کتاب آسمانی قرآن است. کمتر کسی است که بدان نپرداخته و یا نکات و ظرایف و لطایفی از آن را موضوع شعر و اثر خود قرار نداده است. برداشت و قرائت و نوع نگاه جریان‌های فرعی در درون داستان به گونه‌ای است که برخی در تفسیر آن تا مرز اسطوره‌ی دینی نیز پیش رفته‌اند و در تدوین و انتخاب اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی اثر محمد جعفر یاحقی که زندگی و فراز و نشیب‌های زندگی حضرت یوسف (ع) را به تفصیل آورده است.

داستان یوسف صرفاً یک روایت اسطوره‌ای نیست که یکبار رخ داده و به اتمام رسیده است. بلکه واقعه‌ای است که بارها از روز ازل برای تک‌تک انسان‌ها رقم خورده است و تمام بشریت آن را تجربه می‌کنند. یوسف، گویی با روح پاک و بی‌آلایشی است که در سیر و سلوک روحانی خود از قوس نزول به جانب قوس صعود دست خوش رنج‌ها و سختی‌های بسیاری می‌شود و سال‌ها به جرم بی‌پاکی در چاه و زندان دنیا اسیر اهل دنیا می‌گردد و در رنج و فراق و دوری از محبوب و مطلوب خویش، صبر و راستی و تسلیم را پیش می‌گیرد، بر دشمنان خود رحمت می‌کند و بزرگواران می‌بخشد، بر وسوسه غلبه می‌کند، آزادگی را در اسارت و بند می‌بیند و بر می‌گزیند و سرانجام به واسطه ایمان خلل ناپذیر و راسخ به معبود حقیقی از بند هستی رها می‌گردد و در مصر کائنات، عزیز جهان می‌شود.

## ۲- بیان مسأله

داستان‌های قرآن کریم از دیر باز در فرهنگ و ادب مسلمانان تاثیرگذار بوده است، از جمله این داستان‌ها که تاثیر بسیار زیادی را در شعر و ادب فارسی برجای نهاده، داستان حضرت یوسف(ع) می باشد. داستان حضرت یوسف(ع) از جمله داستان‌هایی است که از بن مایه‌های قرآنی - دینی سرچشمه گرفته و در دوره های مختلف، مورد استقبال شاعران قرار گرفته است. یکی از داستان‌های مورد توجه و علاقه نویسندگان و هنرمندان ایرانی، داستان یوسف و زلیخا است، که به طور کامل شرح آن در سوره یوسف قرآن آمده است. این داستان بارها در اشعار شعرای سخن سرای ایرانی به زیباترین شکل شرح داده شده و هنرمندان بسیاری در تصویرگری داستان کوشیده‌اند حضرت یوسف(ع)، حضرت یعقوب(ع)، زلیخا، حسادت و نیرنگ برادران، به چاه افتادن یوسف(ع)، گرگ و پیراهن خونین یوسف(ع)، زنان دربار و ترنج، به زندان افتادن یوسف(ع) کلبه احزان، مهمترین عناصر و مضامینی می باشد که از زندگی و شخصیت حضرت یوسف(ع) مورد توجه شاعران فارسی زبان قرار گرفته است. با توجه به فرهنگ ایرانی- اسلامی شاعران سبک عراقی، داستان قرآنی حضرت یوسف(ع) تأثیرات قابل توجهی بر شعر این شعرا داشته است و آنان با توجه به رویکرد عرفانی دوره خویش، از این داستان بیشترین بهره معنوی و عرفانی را گرفته اند.

## ۳- پیشینه و مبانی نظری تحقیق

### ۳-۱- پیشینه تحقیق

سکینه رسمی، نسرين رنجبر یاری نژاد (۱۳۹۵)؛ داستان‌های قرآنی همواره مورد توجه و استفاده ی شاعران فارسی گوی بوده است. داستان حضرت یوسف که در قرآن از آن به احسن القصص یاد شده است به دلیل جنبه های زیبایی شناختی و حالت روایی و نیز به دلیل پیکره ی واحد که در آن تنها داستان یک پیامبر از آغاز تا پایان روایت می شود از پر کاربرد ترین داستان‌های قرآنی در آثار شاعران فارسی زبان محسوب می شود. محمد فضولی از جمله شاعرانی است که از داستان قرآنی یوسف (ع) در شعر خود بهره ی فراوانی برده است. به همین منظور این مقاله سعی دارد ضمن بررسی تطبیقی صور کاربردی مضامین قرآنی اعم از اقتباس، تلمیح و حل و تحلیل در داستان یوسف (ع) در دیوان‌های فارسی و ترکی فضولی، بسامد هر یک از بخش های مختلف این داستان قرآنی در هر دو دیوان را به صورت نمودار ارائه دهد.

محمد مومنی (۱۳۹۵)؛ گفتمان انتقادی، نوعی روند تکوینی تحلیل گفتمان به شمار می رود که در آن با عبور از توصیف صرف داده های زبانی بر فرآیندهای موثر در شکل گیری گفتمان توجه می شود. در این نوع تحلیل گفتمان به دو رویکرد اجتماعی و زبان شناختی پرداخته می شود، در رویکرد اجتماعی به گفتمان، بافت موقعیتی، و در رویکرد زبان شناختی، بافت متنی تشریح می گردد. در پژوهش حاضر، سوره یوسف (ع) براساس الگوی تحلیلی گفتمان انتقادی فیرکلاف، در سه سطح توصیف، تبیین و تفسیر مورد تحلیل و بررسی قرار می گیرد. بر اساس این نظریه، سوره یوسف (ع) دارای دو بافت زبانی و موقعیتی می باشد. از منظر تحلیل گفتمان، داستان یوسف پیامبر در میان مردم مصر، متناسب با بافت موقعیتی آن دارای برجستگی های عاطفی بیشتر و گفتمان آن حضرت در قصر فراعنه مصر، متناسب با موقعیت آن، دارای برجستگی های برهانی و استدلالی بیشتر است. در بافت متنی گفتمان این سوره، از یک طرف بافت بنایی یا کلی آن و از طرف دیگر، بافت ساختاری - که شامل کلیه نکات زبانی و بلاغی است - مورد توجه قرار می گیرد. این جستار با توجه به انواع ارتباط ها و پیوندها، می کوشد تا با روش توصیفی- تحلیلی و استفاده از ابزار کتابخانه ای، به بررسی جنبه های ادبی و اجتماعی سوره مبارکه یوسف (ع) بپردازد.

مسلم صحن زاده راوری، سید علی میرآفتاب؛ به موضوعات و مطالبی را در رابطه باروش اخلاقی حضرت یوسف علیه السلام و نمو اخلاقی ایشان در مصر باستان را تبیین و ناظر به سه محور تشریح شده است: (تقوا و خدا ترسی)، (توکل)، (شکر گزاری) ارایه دهیم. نخست اشاره به آیاتی از سوره یوسف شده است که خداوند در آن جا مقام حضرت یوسف علیه السلام و تقوای ایشان را ذکر نموده، و سپس به تفسیر آیات و مباحث مربوطه پرداخته و اشاره به جایگاه و نقش تقوا در رستگاری بشر ناظر به آیات الهی و تفاسیر دانشمندان اسلامی، بحث شده است و همچنین مراتب تقوا بیان شده است. بخش دوم که توکل نام گرفته

است حول موضوع توکل و جایگاه آن در روش اخلاقی حضرت یوسف علیه السلام می باشد، و بخش پایانی مقاله از شکر و شاکر بودن آن حضرت بحث می نماییم، چنانچه خود آن حضرت پس از برخورد ناصوابی که بردارش در حق او انجام داده اند، شکر الهی را به جا آورده: رب قد آتیتنی من الملک و علمتني من تاویل الاحادیث فاظفر السماوات و الارض انت ولی فی الدنیا و الاخره توفنی مسلما و الحقنی بالصالحین (خدایا تو بودی که این سلطان و اقتدار را به من بخشیدی و علم تعبیر رویا را به من آموختی، تو پدیدآورنده ی آسمانها و زمینی، و تو تنها ولی من در دنیا و آخرت هستی و من تحت ولایت تامه تو قرار دارم، بدون آنکه دارای هیچ گونهایستقلالی در ذات و صفات و افعال خود باشیم، یا مالک نفع و ضرر یا مرگ و حیات و یا نشوری برای خود باشم و لازمه ی این ولایت آن است که مرا مسلمان بمیرانی و کمال بنده آن است که در همه ی اوامر مولایش، مطیع و تسلیم اوگردد و این امر، درخواست کمال مراتب ایمان است) (یوسف/ ۱۰۱). یوسف علیه السلام می باشد، و بخش پایانی مقاله از شرر و شاکر بودن آن حضرت بحث می نماییم.

#### ۴- بازتاب عناصر داستان حضرت یوسف (ع) در شعرشاعران قرن ششم

##### ۴-۱- داستان یعقوب و یوسف علیه السلام در قرآن

داستان یوسف در قرآن این گونه است که یوسف خواب می بیند که یازده ستاره و خورشید و ماه به او سجد می کنند. خوابش را برای یعقوب بیان می کند و پدر به او می گوید خواب خود را برای برادرانت بازگو مکن که درباره ت بداندیشی می کنند و برادران او احساس می کردند که یوسف و برادرش در نزد پدر محبوبترند پس تصمیم گرفتند او را در چاه بیفکنند تا کاروانیان او را بردارند. پس به پدرشان گفتند فردا یوسف را با ما بفرست تا در چمنزار بگردد و بازی کند و ما از او نگهداری می کنیم. «فألوا یا أبانا ما لک لا تأمناً علی یوسف و إنا له لنصیحون» (یوسف / ۱۱)

«قال إني لیخزنی أن تذهبوا به و أخاف أن يأكله الذئب و أنتم عنه غافلون» (یوسف / ۱۳)

گفتند: ای پدر تو را چه شده است که ما را نسبت به یوسف امین نمی شماری با اینکه ما خیرخواه اویم. گفت بردن او مرا سخت اندوهگین می کند و می ترسم شما از او غفلت کنید و گرگ او را بخورد. گفتند: ما گروهی نیرومندیم اگر گرگ او را بخورد، در آن صورت زیانکار خواهیم بود. او را بردند. شب گریه کنان نزد پدرشان آمدند و گفتند: «ای پدر گرگ یوسف را خورد و جامه اش را که به خونی آغشته بود، آوردند. و جاؤ علی قمیصه بدم کذب قال بل سؤلتکم أنفسکم أمراً فصبر جمیل و اللہ المستعان علی ما تصیفون» (یوسف / ۱۸)

و خونی دروغین بر پیراهنش آوردند گفت: چنین نیست که شما می گوید بلکه نفس شما کاری در نظرتان آراست در این حال صبری نیکو مناسب تر است.

و کاروانی آمد و یوسف را در چاه دیدند و او را پنهان ساختند و به بهایی اندک فروختند و آنکس که از مردم مصر او را خرید به زنش گفت او را نیک بدار و آن زن که او در خانه اش بود از وی کام خواست و دربها را بست یوسف به خدا پناه برد و به سوی در دوید و آن زن پیراهن او را از پشت درید و شوهرش را نزدیک در یافتند. زن گفت سزای کسی که به زنت قصد بدی کرده باشد چیست جز آنکه زندانی شود یوسف گفت: او در پی کامجویی از من بود و شاهدی از کسان آن زن گواهی داد که: اگر پیراهنش از پشت دریده شده، زن دروغگوست «إن کان قمیصه قد من دبر فکذبت و هو من الصدقین» (یوسف / ۲۷).

و اگر پیراهن از جلو دریده شده، پس زن راستگوست «إن کان قمیصه قد من قبل فصدقت و هو من الکذبین» (یوسف / ۲۶)  
«فلما رأى قمیصه قد من دبر قال إنه من کیدکن إن کیدکن عظیم» (یوسف / ۲۸)

پس همسر بانو چون دید پیراهن یوسف از پشت پاره شده گفت این فساد از نیرنگ شما زنان است بی تردید نیرنگ شما بزرگ است و از یوسف خواست که از گناه او درگذرد و از زن خواست برای گناهت آمرزش بخواه.

و زنانی در شهر گفتند «زن عزیز از غلام خود کام بخواد زلیخا چون بدگویی آنها را شنید کسی به نزدشان فرستاد و محفلی برایشان مهیا ساخت و به هر کدامشان میوه و کاردی داد و به یوسف گفت «بر آنها درآی» زن ها وقتی او را دیدند، بزرگش شمردند و دست خود را بریدند و گفتند پناه بر خدا این بشر نیست این جز فرشته ای بزرگوار نیست «فلما سمعت بزرگش شمردند و دست خود را بریدند و گفتند پناه بر خدا این بشر نیست این جز فرشته ای بزرگوار نیست» (یوسف / ۲۸)

بِمَكْرِهِمْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ وَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ مُتَكَاً وَ آتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ سِكِّيناً وَ قَالَتْ أَخْرِجْ عَلَيْنَهُنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْتَهُ وَ قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» (یوسف / ۳۱)

زلیخا گفت: این همان است که مرا درباره اش سرزنش می کردید و من از او کام خواستم خودداری کرد و آنگاه که پاکدامنی یوسف را دیدند به نظرشان رسید که تا مدتی او را زندانی کنند و یوسف در زندان با دو جوان آشنا شد که یکی از آنها گفت: من در خواب دیدم که انگور برای شراب می فشارم و دیگری گفت من خود را دیدم که نان بر سر می برم و پرندگان از آن می خورند ما را از تعبیرش آگاه کن و گفت یکی از شما مولای خود را شراب دهد و اما آن دیگری بر دار آویخته می گردد و پرندگان از سر او خواهند خورد. و اما روزی پادشاه خوابی دید که یوسف را آوردند و او خوابش را تعبیر کرد و شاه گفت «او را نزد من بیاورید یوسف به فرستاده گفت پیش آقایت بازگرد و از او بپرس حکایت آن زنان که دست خود را بریدند چه بود؟ شاه گفت: ای زنان حکایت شما چه بود آنگاه که از یوسف کام خواستید گفتند: پناه بر خدا ما از او هیچ بدی سراغ نداریم.

و شاه گفت یوسف را نزد من آورید تا وی را محرم خاص خود گردانم پس چون با او به سخن پرداخت گفت «تو از امروز نزد ما ارجمند و امین هستی و یوسف از او خواست که مرا بر خزانه های این سرزمین بگمار که من نگهدارنده دانا هستم».

و روزی برادران یوسف آمدند در مصر و بر او وارد شدند پس آنها را شناخت و آنان او را نشناختند و از آنها خواست که برادر پدریشان را نزد او بیاورند برادران نزد پدر رفتند و گفتند ای پدر پیمانمان از ما بازداشتند پس برادرمان را با ما بفرست تا خواربار بگیریم یعقوب گفت هرگز او را با شما نخواهم فرستاد تا با من به نام خدا پیمانی استوار ببندید که حتماً او را نزد من باز می آورید پس با او عهد کردند و چون بر یوسف وارد شدند برادرش را نزد خود جای داد و گفت به راستی من برادر تو هستم و از کارهای برادرانمان اندوهگین مباش پس جامی را در خورجین برادرش گذاشت و منادی بانگ برآورد که ای کاروانیان بی شک شما دزدید برادران گفتند: چه گم کرده اید گفتند: جام شاه و در خورجین هر کس بیاییم کیفرش خود اوست، پس یوسف به جست و جو پرداخت و سپس جام را از برادران برادرش بیرون آورد. پس برادران گفتند ای عزیز، او پدر سالخورده ای دارد پس یکی از ما را به جای او بگیر، یوسف نپذیرفت پس برادران رفتند به پدر خبر دادند یعقوب از آنها روی گردانید و دو چشمش از اندوه و زاری سپید شد و برادران دوباره به مصر رفتند و گفتند خاندان ما از فقر و نداری از پای درآمده اینک پیمانمان ما را تمام کن.

یوسف گفت: آیا می دانید که به یوسف و برادرش آنگاه که نادان بودید چه کردید؟

گفتند: آیا به راستی تو یوسفی؟ گفت: من یوسفم و این برادر من است و پیراهن مرا ببرید و بر روی پدرم افکنید تا بینا شود و همه خاندان مرا نزد من بیاورید و چون کاروانیان به راه افتادند پدرشان گفت: همانا من بوی یوسف را می یابم پس چون مزده رسان آمد و جامه بر روی او افکند بینا گشت و پسران گفتند ای پدر برای گناهان ما آمرزش بخواه همانا ما خطا کار بودیم.

#### ۴-۲- یوسف و زندان

همانطور که گفتیم زلیخا به زنان گفت این همان است که مرا درباره اش سرزنش می کردید و همانا من از او کام خواستم و او خودداری کرده و اگر آنچه به او فرمان می دهم نکند بی گمان زندانی می شود و حتماً از خوارشدگان خواهد گردید و یوسف گفت: «قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنُ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (یوسف / ۳۳)

پروردگارا زندان نزد من محبوب تر است از عملی که مرا به آن می خوانند و اگر نیرنگشان را از من نگردانی با آنان رغبت می کنم و از نادانان می شوم و خداوند او را از نیرنگ آنان نجات بخشید.

آنگاه پس از آنکه نشانه های پاکدامنی یوسف را دیدند به نظرشان رسید که تا مدتی او را به زندان بیفکنند «ثُمَّ بَدَأْ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَجُنَّهُ حَتَّى حِينٍ» (یوسف / ۳۵)

#### ۳-۴- زیبایی یوسف

یوسف علیه السلام در ادب پارسی مظهر زیبایی، پاکدامنی و صداقت است.  
«فرزندان یعقوب دوازه تمام شدند و از همه پسران، یوسف نیکو روی تر بود (بلعمی، ۱۳۷۸/ ج ۱: ۲۸۳) و اندر یوسف ده چندان نیکویی بود که اندر خلق» (همان: ۲۶۹).  
«مصطفی (ص) گفت در چندان که عالمیان و فرزندان آدم را جمال است، یک نیمه آن تنها به یوسف دادند» (کشف الاسرار، ۱۳۳۷/ ج ۵: ۱۲).  
ساره نیکوترین زنان روی زمین بود، جمال از حوا به وی میراث بود و از وی به یوسف رسید، آنگاه در جهانیان پراکند (سورآبادی، ۱۳۶۵: ۱۸۶).

در صفت معشوق روحانی خود و تجلیات نورانی بیان می دارد که ای معشوقی که جمال و روی تو از گهرها و سنگ‌های گران قیمت چیزی دارد که معدن طلا ندارد و از حضرت یوسف برتر و بالاتر هستی زیرا در حُسن که همان پرتو نور ازلی است دارای «آن» هستی که جزئی از حُسن است و همان زمان ازل است و منظورش هستی حقیقی است که از دیدگاه آیین عشق نور است و این نور از راه تجلی آشکار می شود و زمان معرف تجلی است. و یوسف علیه السلام زیبایی مادی دارد که سایه ای از نور ازل است و معشوق روحانی این نور را در تمامی هستی تجلی می کند و یوسف جلوه‌ای از تجلی نور امتی است و دارای «آن» است که ارزش انسان به جان و ارزش جان به «آن» است و آن زمان ازل و ابد است و همان جان دوم یا جان باقی است که اساس توجه و عنایت عاشقان می باشد و شاعر می گوید تو معشوق از یوسف بالاتری زیرا یوسف زیبایی ظاهر دارد که مورد توجه شاعر نیست و «آن» داری که بسیار با ارزش است.

#### ۴-۴- زلیخا و میهمانان

«زلیخا مورد ملامت زنان قرار گرفت، پس دعوتی ساخت و ایشان را بخواند و کاردی و ترنجی پیش نهاد چون چشم زنان به یوسف افتاد کارد بر دست نهادند و دست می بریدند و از خود خبر نداشتند» (سورآبادی، ۱۳۶۵: ۱۶۳).

#### ۵-۴- پیراهن یوسف و بینایی یعقوب

یعقوب در فراق فرزند بسیار می گریست و «یعقوب همی گریست و یوسف را همی یاد کرد و چندانی بگریست که چشمانش سپید شد» (بلعمی، ۱۳۸۷/ ج ۱: ۳۵) و در قرآن هم آورده شده است که یعقوب گفت: «قَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ» (یوسف/ ۸۴)  
گفت دریغا یوسف و در حالی که از غصه لبریز بود و دو چشمش از اندوه سپید شد. یوسف پس از اینکه برادرانش را در مصر دید و خود را به آنها معرفی کرد و به آنها گفت: «ادْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَإِنَّهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَ أَتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ» (یوسف/ ۹۳)

این پیراهنم را ببرید و روی صورت پدرم بیندازید او بینا می شود و همه ی خاندانتان را نزد من آورید.  
«یوسف ایشان را گفت «پیراهن من بردارید بر پدر من ببرید و بر پدر من و بر سر وی افکنید تا چشم او روشن گردد» پس برادران برفتند و پیراهن یوسف بردند خدا باد را به فرمود تا بوی پیراهن یوسف به یعقوب رساند. چون یعقوب روی پیراهن یوسف بیامت، به تک خاست، چون شیفتگان همی دوید و همی گفت «من بوی یوسف همی یابم» (طبری، ۱۳۷۵/ ج ۳: ص ۸۰۲).

#### ۶-۴- یعقوب و بیت احزان

«بیت الاحزان خانه‌ای بود که یعقوب بنا کرده بود در آنجا شدید از دوری یوسف گریه می کرد و بر یوسف نوحه می خواند، خالی از اهل بیت» (بلعمی، ۱۳۸۷/ ج ۱: ص ۳۵۵).

## ۴-۷- یوسف و چاه

«برادران یوسف او را به چاه افکندند؛ چاه به راه بیت المقدس بود» (بلعمی، ۱۳۸۷ / ج ۱: ص ۲۷۴)  
 «و از منزل یعقوب تا آنجا سه فرسنگ بود» (سورآبادی: ص ۱۴۰)  
 «گفته‌اند که آب چاه تلخ بود، چون یوسف در چاه آرام گرفت: آب خوش گشت و چاه تاریک روشن شد و یوسف برهنه بود»  
 (کشف الاسرار، ۱۳۳۷/ ج ۵: ص ۲۱).

## ۴-۸- یوسف و مصر

همانطور که در قرآن بیان کردیم کاروانیان یوسف را به عنوان غلام فروختند و فردی که او را خرید به مصر و در تفاسیر هم بیان شده است.  
 «مالک او را به مصر برد» (بلعمی، ۱۳۷۸ / ج ۱: ص ۲۷۷)  
 «به شهر مصر ملکی بود نام او دیان، او را خزینه داری بود و نام او عزیز و بزرگوار بود و او را عزیز مصر» خواندند. یوسف را خرید و به خانه برد» (بلعمی، ۱۳۷۸ / ج ۱: ص ۲۷۸).

## ۴-۹- زلیخا و عشق یوسف و جوان شدن او

«در قصه آمده است که زلیخا بیامد و به خانه بنشست. پس از آنکه به گناه مقرر شده بود که یوسف بی‌گناه است، عزیز مصر او را طلاق داد و به خانه خود باز فرستاد. و بسیار کس از بزرگان مصر او را بخواندند کس را اجابت نکرد و به دوستی یوسف همی بود و هر ساعت دوستی یوسف زیادت می شد تا هفده سال بر این بگریست و زاری همی کرد، و هر چه مالش بود فدا کرد و هر که حدیث یوسف یوسف پیش او بکردی، هزار دینار بدادی و روی به دیوار کردی و گریستی تا مالش به هیچ گشت و خویشانش همه روی از او بگردانیدند روی شب و روز می گفت یوسف یوسف! همه سخنش این بود تا هژده سال برآمد. روزی یوسف به شکار رفته بود زلیخا را خبر دادند. زلیخا گفت «مرا بر راه گذر او بنشانید چون یوسف نزدیک آمد، زلیخا را گفتند «یوسف در رسید» زلیخا چون مستمندان بر بالای بیستاد و گفت «بدانید که هر که صبر کند و ز خیانت باز ایستد اگر چه بنده بود پادشاه گردد و دگر پادشاهی بود که صبر بکند و از پس شهوت و هوا رود، بنده گردد و از پادشاهی بیفتد» چون یوسف آواز زلیخا شنید بیهوش شد از هیبت خدای تعالی. پس برخاست و اسب بازداشت و گفت «یا زلیخا زلیخا» راست که آواز یوسف شنید او نیز بیهوش شد از شادی، آنگاه یوسف بگریست چون زلیخا به هوش آمد، یوسف گفت زیبایی و نور تو چه شد؟ زلیخا گفت در اندوه تو رفت. گفت داری ات کو؟ گفت به آنهایی دادم که خبری از تو بیاورند» یوسف گفت: چرا پشتت خم شده است گفت از شدت اندوه دوری از تو» یوسف گفت: اکنون چه خواهی؟ گفت «بینایی و نگرستن به روی تو، یوسف را عجب آمد گفت: ای عجب هنوز محبت من در دل تو بدین جاست که بدین صفت گشته ای و هنوز مرا می خواهی؟ زلیخا گفت اگر خواهی که از آتش دل من بدانی تازیانه به من بده گویند که یوسف تازیانه ای داشت از خیزران به زلیخا داد. زلیخا برابر دهن بداشت و آهی به کرد، در ساعت ازین سر تازیانه تا آن سر همه آتش گرفت» (عتیق نیشابوری، ۱۳۵۵: ص ۱۴۷)  
 «یوسف علیه السلام او را به زنی کرد و مملکت مصر سوی او کرد و دو رکعت نماز گذارد و نام مهین خدای عزوجل را بخواند؛ خدای عزوجل جوانی و بینایی برو باز داد، به دو چشم بینا شد و باز آن جمال دول گشت، یوسف بروی شیفته و بی صبر گشت چنان که در دل زلیخا بود» (عتیق نیشابوری، ۱۳۵۵: ص ۱۷۰).

## ۴-۱۰- یوسف و گرگ

«برادران یوسف بزغاله را بکشتند و پیراهن را خون آلود کردند و گریان پیش پدر آمدند و گفتند «گرگ بیامد و او را بخورد» (نیشابوری: ص ۸۹)



یعقوب بنگریست پیراهن درست دید، گفت «بالله من هرگز گرگ هوشیارتر ازین ندیدم، پسر مرا از میان پیراهن بخورد و پیراهن بندرید، گرگ را این هوشیاری کی بود؟ ایشان در آن فرو ماندند» (سورآبادی ص ۱۴۲).

## ۵- عناصر داستان

خواب یوسف در کودکی-یوسف و مهرپدر-یوسف وب رادران-یوسف در چاه-فروختن یوسف-یوسف و عزیز مصری و سف و زلیخا-یوسف و هجران پدر-زیبایی یوسف-پیراهن یوسف-بینا شدن یعقوب-زندانی شدن یوسف-یوسف و عزیز مصر شدن

### ۵-۱- عناصر داستان حضرت یوسف در اشعار جمال الدین اصفهانی

شاعر باز شدن گل نرگس (چشم معشوق) را همانند باز شدن چشم های یعقوب می داند که باد بوی پیراهن یوسف را برای یعقوب آورد و باعث شفا یافتن چشم های وی شد.

نرگس بگشاد باز دیده چو یعقوب کش زدم باد بوی پیرهن آمد (دیوان ص ۳)  
شاعر درباره عاشق شدن زلیخا به یوسف می گوید و آمدن صبا و باد که باعث شکفتن گل می شود را همانند دریدن زیبایی و پاکی یوسف توسط زلیخا می داند.

گر صبا خود هم نفس گل داشت جامه چون درید چون زلیخا بود قصد یوسف گل کردنش (دیوان ص ۲۰۲)  
شاعر زیبایی و جمال معشوق خود را همچون زیبایی جمال و صورت یوسف می داند.  
هر کجا عکس جمالت برفتاد صورت صد یوسف است انگیخته (دیوان ص ۴۳۰)  
شاعر از رهایی یافتن یوسف از چاه دنیا می گوید.  
داد صبا مژده که ساغر بخواه یوسف گل باز برآمد زچاه (دیوان ص ۳۹)  
شاعر از عاشق شدن زلیخا می گوید که وی عاشق زیبایی یوسف شد.  
یوسف گل برقع از پیش دو عارض بر گرفت تازلیخای چمن را تازه شد عهد صبی (دیوان ص ۵۲)  
شاعر می گوید همچنان که یوسف از چاه دنیا رهایی یافت بهتر است که انسان نیز از چاه جان و نفس رهایی یابد.  
از چاه برآریوسف جان زین شاه به چاه در چه خیزد (دیوان ص ۱۵۷)  
شاعر قبای غنچه را همچون پیراهن یوسف دانسته است و باد صبا را همچون دست زلیخا دانسته است که پیراهن یوسف را پاره کرد.

گویی قبای غنچه و دست صبا به هم چون حبیب یوسف است و زلیخا همی کشد (دیوان ص ۱۶۰)  
شاعر زنخدان معشوق را همچون چاه و زندان شدن یوسف همانند کرده است که بسیاری را به دنبال خویش می کشاند.  
بنمای خود آن چه زنخدان را تا یوسف راه چاه برگیرد (دیوان ص ۱۶۲)  
شاعر اشاره دارد به تعبیر خواب و تفسیر آن توسط یوسف که خداوند علم تعبیر را به وی داده است.  
به حضرت تو همی لاف فضل نتوان زد که پیش یوسف عیبت است دعوی تعبیر (دیوان ص ۱۸۰)  
شاعر زیبایی معشوق را همچون زیبایی یوسف دانسته است اما زیبایی معشوق را برتر از زیبایی یوسف و آفتاب می داند.  
آفتاب فلک و یوسف مصر؟ نه به جان تو که صد چندانی (دیوان ص ۳۲۱)  
معنی روشنش زخط سیاه صورت یوسف از دل چه شود (دیوان ص ۳۴۳)  
شاعر یعقوب که نماد انتظار است را همچون جان دانسته است و یوسف را همچون آینه دانسته است.  
گر یوسف و یعقوب ندیدی به میان درمن نگر ای جان و در آینه نگر (دیوان ص ۴۵۶)

### ۵-۲- عناصر داستان حضرت یوسف در اشعار عبدالواسع جبلی

چو بوستانی کائرا گه نشاط و طرب بلال بلبل و یوسف هزار دستانت (ص ۶۱)  
شاعر در این بیت حضرت یوسف را همچون هزاری دانسته است که در بوستان آواز می خواند.

**۵-۲-۱-مدح فرخ‌شاه بن تمیرات**

اگر شدست چو یوسف عزیز نیست عجب از آنک یوسف دیدار و دانش آشاست (ص/۶۷)  
شاعر در ادامه عزیزی و بزرگی ممدوح خویش (فرخ شاه بن تمیرات) را همچون یوسف می‌داند که در منزلت و مقام همگان به تشریف و حضورش می‌آیند و آن را دیدار می‌کنند.

چه خوبی خوبی یوسف چه معجز معجز عیسی چه منظر منظر سلطان چه طلعت طلعت از نور (ص/۱۳۹)  
شاعر به مقایسه میان حضرت عیسی و حضرت یوسف می‌پردازد و خوبی یوسف را برتر از عیسی می‌داند و معجزه عیسی را برتر از معجزه یوسف می‌داند و حتی در ادامه مقام و منظر یوسف را برتر و والاتر از عیسی می‌داند.

چون نجات آدم ز غربت چون خلاص احمد ز غار چون امان یونس ز ماهی چون فرج یوسف ز ببر (ص/۱۷۳)  
شاعر در ادامه سرنوشت هر یک از پیامبران را می‌گوید که چگونه در معرض امتحان خداوند قرار گرفته‌اند.

کند به چشم ظفرضربت سام تو آن که کرد جامه یوسف به چشم اسرائیل

شاعر از شفا یافتن چشم‌های یعقوب توسط پیراهن یوسف می‌گوید: (ص ۲۵۰)

اکنون که ذوالجلال فرج داد از آن بلا وی را چنانک یوسف صدیق را ز چاه (ص/۴۲۴)

شاعر پیروزی ممدوح خویش را همچون رهایی یوسف از چاه می‌داند.

حقیقت همی دان که ناگه ترا چو یوسف رسانید خواهد بگاہ (ص/۴۲۵)

شاعر به خود امیدواری می‌دهد همچنان که مشکلات یوسف حل شد، مشکلات و گرفتاری‌های او نیز حل خواهد شد.

**۵-۲-۲-مدح مجد الدین حسین بن علی**

ریابتی که چو یوسف به نیکوی مثلی به چهره ماه و به عارض گل و به لب عسلی (ص ۴۳۳)

شاعر زیبایی ممدوح خویش را همانند زیبایی حضرت یوسف مثال زده است.

گر به خوبی چو یوسفی دل من همچو یوسف اسیر چاه مکن (ص/۵۲۴)

شاعر ممدوح خویش را درخوبی همچون یوسف دانسته است. در ادامه دل خویش را همچون چاه یوسف می‌داند که درونش تاریک است.

در چاه زنخدان تو ماندست چو یوسف مکین دلم ای خوبتر از یوسف چاهی (ص/۵۸۷)

شاعر چاه زنخدان معشوق خویش را در زیبایی همچون یوسف می‌داند در ادامه چاه زنخدان معشوق را برتر از چاه یوسف و آن می‌داند.

**۵-۳-عناصر داستان حضرت یوسف در اشعار حسن غزنوی**

شاعر زندان تن را به زندان یوسف تشبیه کرده است.

ملک ده بیژن دل را که در این چاه گل است تخت نه یوسف جان را که به زندان تن است (دیوان/۲۶)

**۵-۳-۱-بوی پیراهن یوسف**

بوی پیراهن یوسف که کند روشن چشم بادگوئی که سوی برغم کنعان آرد (دیوان/۳۹)

شاعر بوی پیراهن یوسف را چشم روشنی و شفادهنده دانسته است. باد انگار بوی پیراهن را به سمت کنعان برده است و نوید آمدن وی را به یعقوب داده است.

**۵-۳-۲-روشنی چشم**

چون یوسف توتیای چشمی چون عیسی کیمیای جانی (دیوان/۳۰۲)



شاعر معشوق خویش را همچون یوسف روشنی چشم دانسته است و در ادامه عزیز بودن معشوق را همچون عیسی دانسته است.

### ۵-۳-۳- هجران یعقوب در غم یوسف

گریان شود سحاب چو یعقوب تا که گل خندان رود ز چاه چو یوسف به تخت بار (دیوان/۷۷)  
شاعر از هجران یعقوب در ادامه گفته است گریه ابر را به اشک یعقوب تشبیه کرده است و یعقوب زمانی شاد می‌شود که خبر زنده بودن یوسف را می‌شنود و تخت وزیری یوسف را می‌بیند.

### ۵-۳-۴- مقام یافتن یوسف (از فرش به عرش رسیدن)

گه چو یوسف شاهی از چاه برتختی رود گه چو آدمی صورتی از خاک جانآور شود (دیوان/۶۰)  
شاعر در ادامه از مقام یافتن یوسف می‌گوید که از فرش به عرش رسید از چاه دنیا بر تخت دنیا نشست.

### ۵-۳-۵- دعا‌های یعقوب

همیشه تا برود ذکر آنکه یوسف را چنان بزرگ، دعا‌های پیر کنعان کرد (دیوان/۴۳)  
شاعری گوید دعا‌های یعقوب در حق فرزندش باعث شد که وی به مقام و منزلت دنیوی و اخروی برسد.

### ۵-۳-۶- مقام یوسف

چو عیسی به کیوان پریدم ز خاکی چو یوسف به ایوان رسیدم ز چاهی (دیوان/۱۹۷)  
شاعر می‌گوید که همچون عیسی به عرش رفتم و همانند یوسف از چاه به ایوان بزرگی رسیدم.

### ۵-۳-۷- معجزه یوسف

در غریبی به همه حال بیاید ملکی که رخس معجزه یوسف کنعان دارد (دیوان/۲۲۵)  
شاعر پادشاه زمان خویش را همچون رخ یوسف می‌داند که معجزه گراست. در واقع بوی پیراهن یوسف به منزله معجزه‌ای دانسته که شفا بخش است.

### ۵-۳-۸- حُسن یوسف

زهی چو یوسف در حسن و همچو ابراهیم بر آن دو عارض تو گشته مهربان آتش (دیوان/۱۰۱)  
شاعر زیبایی یوسف و آتش نمرود در حق ابراهیم را برای خود مثال می‌زند و آنچه بر آن دو گذشته را همچون مشکلات خود می‌داند که در آینده همچون گلستان می‌شوند.

### ۵-۳-۹- مکر و حيله برادران یوسف

تا بگویند آنچه یوسف دید و موسی در جهان این ز مکروه برادر وان ز زرق سامری (دیوان/۱۸۷)  
شاعر از مکر و حيله برادران یوسف می‌گوید که به وی ظلم کردند  
همچو یوسف بادیا تا زرق هرده بشکنی همچو موسی بادیا تا بر عدو و زخم آوری (دیوان/۱۸۷)

### ۵-۳-۱۰- مقام یوسف

ای رفته همچو یوسف بر تخت مملکت اقبال را ز هجر به چاهی گذاشتی (دیوان/۲۱۳)

شاعر می گوید باید در برابر مشکلات مقاومت کرد چرا که یوسف تاریکی چاه و هجران در فراغ پدر را تحمل کرد و در آخر به تخت مملکت نشست.

ای بر صفت یوسفیت حسن گواهی ماننده یوسف شده در غربت شاهی (دیوان/۲۵۷)

#### ۴-۵- عناصر داستان حضرت یوسف در اشعار انوری

شاعر ظلم و ستم عصر خویش را همچون ستم دیدگی یوسف همانند کرده است که برادرانش وی را در چاه انداختند اما به تظاهر گفتند گرگ او را دریده است.

گر به خاطر بگذرانید ستم اندر عصر خویش یابیم چونان که گرگ یوسف از تهمت بری (دیوان/۳۶۵)

#### ۱-۴-۵- زیبایی یوسف

شاعر به طعنه از حسن و زیبایی یوسف گفته چرا که باعث شده داستان زلیخا شهرت یابد.

همیشه که نامست از حسن یوسف جهانی حدیث زلیخا گرفته (دیوان/۳۳۸)

شاعر ممدوح را همچون یوسف دانسته است.

وانکه او یونس و گردون حوت وانکه او یوسف است و گیتی شاه (دیوان/۳۳۳)

#### ۲-۴-۵- بیگناهی

شاعر می گوید دشمن به ظاهر مرا مورد تهمت قرار داده است همچنان که برادران یوسف گرگ را عوامل کشتن یوسف دانسته اند در صورتی که گرگ بی گناه بود.

به خون زرق بیالود خصم پیرهنم وگر نه پاکتر از گرگ یوسفم به گناه (دیوان/۳۲۷)

شاعر اشاره دارد به مرتبه و مقام یوسف که هرکسی نمی تواند آن را درک کند.

منصب احمد چه داند کنج غار قیمت یوسف چه داند قعرچاه (دیوان/۳۲۴)

دیدار ممدوح را همچون دیدار یوسف شاعر می پندارد.

خواجه ای بود از اینان همه برتر ز شرف مرد موسی کف و عیسی دم و یوسف دیدار (دیوان/۱۶۷)

#### ۳-۴-۵- اهل کنعان بودن

شاعر اشاره می کند به کنعانی بودن یوسف که اهل کنعان نمی دانند که یکی از اهل آن در مصر مقام دارد.

ملک مصر چه باید که از اهل کنعان بی خبر باشد خاصه که بود کنعانی (دیوان/۶۵۳)

#### ۴-۴-۵- فرق و جدایی

شاعر خطاب به معشوقش می کند که وی همچون یوسف است که دل بسته آن است و خود منتظر دیدار وی است.

گر تویی یوسف زمانه چرا دل من ز انتظار درچاهست (دیوان/۵۳۲)

#### ۵-۴-۵- بوی پیراهن یوسف

شاعر می گوید اگر چه یوسف و یعقوب های فراوانی هستند اما پیراهنی که باعث شفا باشد وجود ندارد.

هست بسی یوسف یعقوب رنگ پیرهنی کوست درو بوی تو (دیوان/۴۷۷)

## ۵-۴-۶-حُسن یوسف

شاعر اشاره به زیبایی معشوق را دارد  
ز حسن یوسف آرایش به مصر چرخ چارم در دل خورشید با یک خانمان درد زلیخایی (دیوان/۳۸۳)  
شاعر می‌گوید در زمان خوشحالی از یوسف که در چاه بود نیز یاد کن.  
خوش باش که سیاره بر احرار نهد بند یاد آر ز سیاره و از یوسف چاهی (دیوان/۳۷۹)  
احسان ممدوح همچون پیرهن یوسف مداواست  
در شأن نیاز آیت احسان و ایادیت چون پیرهن یوسف و چشم بدر آمد (دیوان/۱۵۸)  
دعاهای حضرت یعقوب (ع) برای رسیدن به یوسف  
به نماز و نیاز یعقوبی در غم یوسف کش او پسرست (دیوان / ۱۱۰)

## نتیجه گیری

تأثیر فرهنگ اسلامی و معارف قرآنی بر شعر فارسی تا به حدی است که کمتر شاعری است که در اشعار خود از زندگی و داستان‌های شگفت‌انگیز پیامبران بهره نگرفته و مضامین ظریف و دل‌انگیزی پدید نیاورده و کلام خود را با کنایه و رمز از زندگی این مردان الهی زینت نداده باشد.

تأثیرپذیری عاطفی شاعران ایران زمین از زیبایی‌های طبیعت و حس زیبایی‌شناسی و نیروی تخیل و نگرش عمیق آن‌ها به دنیای پیرامون سبب شده است که گذشته از مدح اغراق آمیز ممدوحان، از داستان پیامبران در توصیف طبیعت و احوال عاطفی خویش بهره‌های فراوانی گیرند و با استفاده از اشارات هنری و تلمیحات ادبی به این زمینه غنا و تنوع فوق‌العاده‌ای ببخشند از قرن ششم هجری با تغییر محور معنایی و ویژگی مفهومی و مخاطب، شعر فارسی با آداب و اندیشه‌های عارفانه و ارزش‌های بلند حقیقت‌جویی و خداپرستی آمیخته شد لذا ورود باورهای دینی و درونی عظیمی که ارمغان آیین و فرهنگ اسلامی بود تحول عمیق و گسترده‌ای در شعر فاسی پدید آورد.

نتیجه‌ای که از این جستار به کف آمده این است که شاعران نام برده یا نو اندیش‌ترین شاعر زمان خود و نوگراترین اندیشمند روزگار خویش و دین‌باورترین عالم عصر خود بوده‌اند. و این افزون بر هنرمندی‌هایی است که آنان در قالب قصیده، غزل و مثنوی در گسترش عرفان و تصوف داشته‌اند.

نواندیشی آنان در موضوع پذیرش نظریه‌های آفرینش و تأکید بر نظریه صدور و دین‌باوری آنان در زمینه گرایش به گروه تفضیلیه و طرح آنان درباره جایگاه عالم غیب یا عالم امر در موضوع آفرینش و دیدگاه خردمندانه آنها در مورد عقل و نفس این اندیشمند را در عرفان، اندیشه و ادب سرآمد عصر خود و برجسته و ممتاز ساخته‌اند.

## منابع

۱. قرآن کریم، (۱۳۸۴)، ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی، تهران: مدرسه.
۲. انوری، علی بن محمد، (۱۳۷۵)، دیوان اشعار، تصحیح محمدتقی مدرس رضوی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. بلعمی، محمد، (۱۳۷۸)، تاریخ نامه طبری، به کوشش محمدروشن، تهران.
۴. جبلی، عبدالواسع، (۱۳۷۸)، دیوان اشعار، به اهتمام ذبیح الله صفا، تهران، امیرکبیر.
۵. سورآبادی، عتیق بن محمد، (۱۳۶۵)، (قصص قرآن)، تفسیر سورآبادی، تهران، نشرنو.
۶. طبری، ابوجعفر محمدبن جریر، (۱۴۱۲ ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، دار المعرفه.
۷. عبدالرزاق اصفهانی، جمال الدین، (۱۳۶۱)، دیوان اشعار، تهران، انتشارات سنایی.
۸. غزنوی، سیدحسن، (۱۳۷۳)، دیوان اشعار، تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.

۹. میبیدی، (۱۳۳۷) کشف الاسرار و عدة الابرار (معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری)... عبد الله بن محمداهتمام: حکمت، علی اصغرناشر: امیر کبیر محل نشر: تهران.
۱۰. رسمی، سکینه و نسرین رنجبر یاری نژاد، ۱۳۹۵، بررسی تطبیقی داستان حضرت یوسف (ع) در دیوان فارسی و ترکی محمد فضولی، کنگره بین المللی علوم انسانی، مطالعات فرهنگی، تهران، مرکز توانمندسازی مهارتهای فرهنگی و اجتماعی جامعه.
۱۱. مومنی، محمد، ۱۳۹۵، بررسی تحلیل گفتمان انتقادی سوره یوسف (ع) بر اساس الگوی نورمن فیرکلاف، چهارمین کنفرانس بین المللی پژوهشهای کاربردی در مطالعات زبان، تهران، موسسه آموزش عالی نیکان.
۱۲. صحن زاده راوری، مسلم و سیدعلی میرآفتاب، ۱۳۹۶، روش اخلاقی الهی حضرت یوسف علیه السلام در قرآن، کنفرانس ملی رویکردهای نوین علوم انسانی در قرن ۲۱، رشت، دانشگاه امام صادق (ع) پردیس خاوران.

